

بسم الله الرحمن الرحيم

در آیه ۹۵ سوره مبارکه مائده می گوید یا ایها الذین آمنوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، شما وقتیکه محرم هستید و منع صید دارید، وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ، کسی که متعمدا بکشد از میان چهاربایان، دو نفر؛ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ؛ حکم بدهند که معادل این مقدار معادل این میشود؛ هَدْيًا بَالِغَ الْكُفَّةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكِ صَيَامًا یا کفاره طعام و مسکین یا معادلش روزه لَيُذَوَّقَ وَبَالَ أَمْرِهِ تا اینکه وبال امرش را بچشد عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَتْ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ این نکته مهمی است. وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

تا یک جایی خدا با کفارات جبران می کند از یه جایی با کفاره جبران نمیکند

از یه جایی انتقام میگیرد، خب، این بحث مهمی است سر جای خودش ولی من منظورم این بخش نبود، آیه ۹۴ را نگاه کنید دارد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ خدا میگوید من شما را در حقیقت امتحان میکنم . به چی؟ به یک صیدی که به تیررس بلکه به دسترس می رسد.

ببینید اینجا یک جایی است که منطقه امن است، یک سنتی است در مورد خدا و یک کاری است برای چی؟ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ برای اینکه خدا می خواهد بداند چه کسی در غیب از خدا می ترسد. او چکار بکند؟ به محض اینکه که شما قرار میگذارید یا فراره است کاری را نکنید، این کار را در دسترس شما قرار میدهد. در تیرس شما قرار میدهد. قبلش اینطوری در دسترس و تیرس شما نبود؛ ولی این اتفاق می افتد، این اتفاق که در احرام می افتد برای انسان؛ یک اتفاق سمبولیکی که وقتی انسان منع می شود از چیزی و میخواهد خودش را منع کند، مثلا فرض بفرمایید میخواهد به نامحرم نگاه نکند، یک صحنه هایی از این چیزا در خیابان جلو چشمش مانور میدهد که به صورت طبیعی هم نمیرفت ! منتها اینجا این اتفاق برایش می افتاد. این را بدانید این یک قاعده است که كَلِمًا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَتَعَبَّأْتُ [تَعَبَّيْتُ] وَ قُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نِعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ. تا من می گویم من دیگر من میخواهم نماز بخوانم و اینها، خیلی اش هم بخاطر این است که دیگر "من" میخواهم این کار را بکنم؛ چون من در آن فاکتور شده است، بخاطر این قضیه ، خدا برای اینکه این منیت انسان را از انسان بگیرد و او را در یک ابتلائی قرار بدهد که آن من یخافه بالغیب.... اینکه بالاخره جایی است که کسی نمی بیند یا اینکه چک نمی شود آدم و دورین مخفی نیست، این مرتبه ای است که انسان را می برد بالا اتفاقا.

یعنی میرسد به این "من" ها، میرسد به این محرمات، و بعد خودش را کنترل میکند، یک قدم این ابتلا آدم را جلو می اندازد کما اینکه میتواند ارتکاب انسان داشته باشد و کفاره اش را بچشد، کفاره اش میشود لَيُذَوَّقَ وَبَالَ أَمْرِهِ.

خدا یک کاری میکند با انسان که یک محرومیتی از یک چیزی پیدا میکند، از یک رزقی چیزی. اگر واقعا دارد عناد می ورزد ممکن است محرومیت هم در آن دیگر ایجاد نشود، من عاد فینتقم الله منه آن در حقیقت فتاب علیه ابواب کل شی خدا ابوابی را بر او باز میکند تا او اتفاقا خودش را در یک فراخی حس میکند.

پس این یکی از مباحثی که حالا کسانی که محرم شده اند دیده اند، که تا محرم میشوند این پشه مگسها ظاهرا یک احساس امنیتی می کنند و کلا سراغ آدم می آیند. انسان را در این امتحان قرار می دهند، این یک نکته مهم در بحث احرام که یه قاعده ی دینی از آن در می آید.

یک نکته ای هم راجع به بیت عرض بکنم، آیه ۱۲۶ به بعد در سوره مبارکه بقره

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ که بعدش می آید: وَمَنْ يَرْعُبْ عَنْ مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ یک بحث این است که شما این بحث ها را کلا به صورت عملگی و فعلگی ببینید.

یعنی اینکه یک پایه ها و فونداسیونی (زیرساخت) بود و ابراهیم این فونداسیون را برداشت؛ عملگی کرد آورد بالا، بعدش گفت «ربنا تقبل منا»

من نمیخواهم عرض بکنم که این حرف، حرف اشتباهی است، ولی لایه‌های دیگری دارد که مهم است. مسأله بیت مهم است، مسأله قیام به سیف و امامت ابراهیمی که مسأله اصلی قیام حضرت ابراهیم است، باید حضرت ابراهیم بتواند قواعد را به روش تبدیل بکند، قواعد را به اکشن پلن تبدیل بکند، قواعد را بیاورد بالا. از قواعد نتیجه‌گیری بکند، یعنی اینی که اصرار داره **ظَهْرًا بَيْنِي لِلظَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّجْعِ السُّجُودِ** که در همان آیات بالاتر همین هست آیه ۱۲۵ را ببینید، از آیه ۱۲۴ که بحث امامت ابراهیمی مطرح میشود **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ * وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلَّىٰ وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن ظَهْرًا بَيْنِي لِلظَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّجْعِ السُّجُودِ**، خود ترتیب آیات معلوم است که اینجا یک بیت بوده است این که **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ**. باز هم نمی‌خواهم بگویم به عملگی حضرت ابراهیم ارتباطی ندارد، ولی این که اینجا را ظاهر بکند و ابراهیم هم میگوید **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ** ببینید بیت یک قواعدی داشته است، یک پایه‌هایی داشته است، حرفهای دین یک پایه‌هایی دارد، پایه‌های توحیدی دارد، این پایه توحیدی را امتداد دادن و رساندن به مناسک و به روش، که می‌بینید که همین جا و پشت همین آیه هست، که میگوید **رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا**؛ یعنی مناسک را اینجوری (انجام دهیم)، تازه تمام این مناسک این نبوده که حضرت آدم با همین مناسک میرفته است، به دلیل اینکه خیلی از این صحنه‌ها برای حضرت آدم اتفاق نیفتاده است، ذبح برای حضرت ابراهیم اتفاق افتاده است، آن بحث جمرات برای حضرت ابراهیم اتفاق افتاده است، بله، در عرفات و جبل الرحمة آن مطلب حضرت آدم هم بوده که در عرفات و جبل الرحمة ان شالله عرض خواهیم کرد ولی این که تبدیل به روش بکند، به مناسک بکند و بگوید **وَمَن يَرْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ** کسی که از ملت و روش فاصله بگیرد؛ این سفیه است، این دچار تخرخر شده است و دارد خودش را به خیرت میزند! **سَفِهَ نَفْسَهُ**، خلاصه خودش را دارد سفیه میکند، این نکته در حقیقت بسیار مهمی است که شما بدانید یک ولی الهی از قواعد چه استفاده‌ای می‌کند و چجوری آن را بالا می‌آورد و آن را تبدیل به روش و راه میکند، تبدیل به مناسک می‌کند. در انقلاب خودمان همین جور است. یک شعارهای پایه‌ای وجود دارد، استقلال آزادی، حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی... این قواعد، اینها باید بیاد بالا، تبدیل به معامله با دشمن بشود معلوم بشود ما با دشمن چکار میکنیم، چجوری مذاکره می‌کنیم، چکار می‌خواهیم بکنیم؟ اینها باید تبدیل به روش بشود، توسط یک ولی الهی که قواعد را می‌شناسد، عرضم واضح است؟ یا دارم خودم ذوق میکنم از این حرف؟

می‌خواهم بگویم صرف عملگی نیست، صرف عملگی چیزی نیست که خدا بخواهد، اصلاً بحث **يَعْمُرُ** مساجد الله که در آیات قرآن دارد، بحث عمران در و دیوارش اصلاً نیست، نه اینکه اصلاً نیست، ولی اصل ماجرا روح حاکم بر آن مسجد است که انما يعمر مساجد الله ان آمن بالله؛ اینها هستند که مساجد الله را عمران می‌بخشند و آباد میکنند، آبادی مسجد به آبادی روح حاکم بر مسجد است، نه اینکه چقدر کاشی کاری دارد، چقدر سنگ نوشته دارد، چقدر کتیبه دارد، اینها نیست، در سوره توبه هم داریم، این ممکن است یک حاشیه‌ای مد نظر خدا باشد، این که قواعد باید تبدیل به مناسک و ملت بشود، به روش بشود. این نکته مسأله بیت است که بسیار مسأله مهمی است.

این که با ذوق ابراهیمی (باید رفتار کرد)، یعنی ذوق کسی که بیت را می‌شناسد. این آیه‌ی ۹۳ آل عمران را ببینید، صفحه ۶۲ دارد که **كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ**. همه طعام‌ها حلال بود بر بنی اسرائیل الا چی؟ **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ** مگر چیزهایی که یعقوب بر خودش حرام کرده بود

ببینید حرمتی که یعقوب برای خودش می‌گذارد (آن اراده‌ی او) این سرریز می‌کند به امتش **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ**، نمی‌گوید **إِلَّا مَا حَرَّمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**، می‌گوید **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ** من قبل آن نازل التوراة. نکته این است که آن بر اساس حال و روز آن نبی حال و روزی است که باید بر آن امت جاری و ساری بشود، که آقا در مورد امام می‌گفتند توکل خودشان را مثل خون در رگها جاری میکرد.

آن چیزی که فهمی که ابراهیم دارد از ماجرا، آن فهم باید تبدیل به روش بشود. حالا یک نکته ای من توی بحث اجتهاد قرآنی مفصلش را گفته بودم ، خیلی بحث مهمی است که اصلا منطقه الفراغها چجوری پر میشود، کی پر میکند؟ آیا صرف یک اجتهاد است که هر که بشیند این منطقه الفراغ فقهی را پر بکند یا نه، باید یک انسان کاملی یا تالیتلو (همتا) به یک انسان کاملی با فهم آن ثوابت (جمع ثابت) شروع بکند به اینکه آن منطقه الفراق ها را پر بکند و این قواعد را بالا بیاورد و این خانه های جدید را بسازد. که حالا این خانه سازی دین هم برا خودش یک معماری دارد که معماریش را باید انسان کامل انجام بدهد و بفهمد و هر کسی که ولی جامعه است این معماری را باید بفهمد و انجام بدهد. این نکته خیلی مهمی است، یعنی هر چقدر بگویم مهم است کم گفته ام. ممکن است اهمیتش را شما درک نکنید که این چه آثار فقهی به جا می گذارد این بحث. خلاصه چه کسی خانه را بسازد، قواعد مشخص است؛ ولی چه کسی خانه را دارد میاورد بالا؟ و تبدیل به در و دیدار و پنجره و اینها می کند.

پس راجع به بیت هم این مطلب را گفتیم، راجع به احرام هم مطلب را گفتیم و اما موقف سوم، موقف سوم موقف سعی است، مسعا یکی از چیزهایی است که در آیات قرآن که نگاه بکنید **دِرَانِ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** آیه ۱۵۸ سوره مبارکه بقره ، که حالا موقعیت این بحث که بعد از مصیبتها و اینها را گفتند **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بعدش **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ** * **إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** خود پیدا کردن این پرتقال فروش ها این وسط که این آیه چجوری ارتباط دارد با آن بحث جنگ و از صفا به سمت مروه حرکت کردن، این خودش یک حکایتی است که **فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ**، یکی از سنگین ترین آیات (است) که حالا کسانی که حج رفته اند و سعی انجام داده اند این را میدانند که گفتند وقتی از صفا دارید می رسید به مروه این آیه را بخونید اصلا تابلوش را زده است در مروه **إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** . کاری که سعی میکند و مسعا میکند تقریبا یک کار منحصر به فردی است ، انقدری که در روایت دارد **مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُنْسَكٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ مَوْضِعِ السَّعْيِ** ؛ بخاطر چی؟ به دلیلش این است که این ازاله میکند کل جبار عنید؛ یک روایتی دارد که منسکی بالاتر از منسک سعی نیست، (روایت) در کافی شریف دارد که **لَيْسَ لِلَّهِ مُنْسَكٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ السَّعْيِ لَيْسَ لِلَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ السَّعْيِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُدَلُّ فِيهِ الْجَبَّارِينَ**.

در علل الشرایع داره **يُدَلُّ فِيهِ كُلُّ الْجَبَّارِ عَنِيدٍ**؛ خب کسانی که سعی کردند میدانند که شما وقتی که از کوه صفا شروع می کنید صفای دورنی، چشم در چشم کعبه، اشک ریزان، اشکبار، باید حرکت کنی و در قسمت هایی باید هروله بکنی، خب این صورت ظاهری است که متأسفانه باز انسان فکر کند این یک بدو بدوی است که انسان بدود این ور، بدود آن ور، اینکه این یادگار اولاً یک بانوی مضطر است، این نکته مهمی است که یک بانوی مضطر در حقیقت اتفاقی را که رقم میزند؛ بعد از او همه پیامبران و اولیا خدا باید بیایند تقلید کنند. این خودش یه نکته ای است که می بینید یادگار میشوند اینها چه این بانو؛ چه بانوی مثل حضرت مریم سلام الله علیها، می بینید که یک ذکر پر آوازه ای سر بحث اضطرار برایشون ایجاد شده است، آنها را خدا سر دست گرفته است، معرفی کرده است. به دلیل اینکه اینها مضطر شدند و بر اساس اضطرار، توفیقی را داشتند، خواسته ای را داشتند و این شده که حضرت مریم سوره به نامش نازل میشود و آن اتفاقاتی که بهش اشاره میکنند،

نکته ای توی مطاف هست که نکته قابل توجهی است ، اینکه اسماعیل وقتی مادرش هاجر را در حجر اسماعیل دفن میکنند، دورش را سنگ چین می کنند که کسی پا روی قبر مادر ایشان نگذارد و این تا دنیا دنیا است کسی نمیتواند از داخل حجر اسماعیل برود طواف کند و این اهمیت و مقدار کاری است که حضرت اسماعیل برای مادر کرده است و اهمیت نگاه به مادر است. آن مادری که اینجا را به واسطه حضورش در حقیقت آباد کرده است.

اسماعیل بود و هاجر وسط این بیابان اینهایی که اینجا را موجب آبادانی اش شده اند **رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ** ، اهمیت مادر این است که وقتی اینجا را سنگ چین کرده است کسی دیگر پایش نمیتواند اینجا بگذارد..

خب بحث سعی، این هم این نکته در مورد مطاف، بحث مهمی است.

در سعی باید کسی حالت هاجری به خودش بگیرد، حالت اضطرابی، حالتش باید حالت اضطراب باشد، یک نکته علامه طباطبایی ذیل این بحث امن یجیب المضطر الی دعا می‌فرماید که خیلی بحث مهمی است. چرا خدا جواب مضطر را می‌دهد؟ چرا اینجوری جواب مضطر را برای چه می‌دهد؟ علامه می‌فرماید به دلیل اینکه تازه این دعا می‌کند، کسی که مضطر نشده اصلاً دعا نمی‌کند؛ بلکه به التماس می‌کند. حواسش به ده جای دیگر هم هست، به ده جای دیگر هم امید بسته است. ولی آن کسی که واقعا دارد گدایی می‌کند؛ آدم مضطر است. آدم مضطر کسی است که دیگر نمی‌داند چکار بکند، اگر رسید به این حالت، حتی گفته‌اند این حالت را در خودتان ایجاد بکنید، گریه بکنید، گریهات نمی‌گیرد، تباکی بکنید، دستها را به دعا بلند کنید. اینها حالت های اضطرابی است که دست را (بلند کنید) یک موقع دست را همینطوری گرفته است؛ یک موقع یک جوری گرفته است که خدایا دستم را بگیر. این حالت اضطراب است. یا مثلا دیدید در دعای عهد می‌گوید العجل العجل (می‌گویی) و میزنی روی پایت، یا دست به محاسن در دعای رجب، این مجموعه‌ای از این کارها، تولید صحنه‌هایی است برای وجود خود آدم که یک نوع بازسازی؛ آدم این کار را میکند که به حالت اضطراب باشد.

اگر کسی ذهنش را کند از مردم؛ یعنی یاس از ما فی ایدی الناس پیدا کرد؛ ذهنش را کند، این آدم تازه میشود مضطر، مضطر دعا میکند، مضطر امن یجیب نمیخواند، مضطر داد میزند، بقیه برای مضطر امن یجیب میخوانند، چون مضطر که خودش نمیتواند امن یجیب بخواند. امن یجیب مضطر اذا دعاه؛ اون دارد دعا میکند داد میزند، برایش میخوانند که خدایا جواب این را بده.

این نکته مهمی است در بحث اضطرابی که توی اینجا ایجاد شده برای حضرت هاجر، برای اون داستان معروف، لذا این سعی روحی (را باید انجام بدهد) روح باید این سعی بکند، یعنی مهمترین اتفاقی که از روح باید سعی را بکند و در این حالت اضطراب قرار بگیرد.

آیه پایانی سوره توبه ۱۲۹_ ۱۲۸ **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ** پیغمبری آمده اینجوری است اینجوری، خلاصه حریص است بر شما بمؤمنین رحیم **فَإِنْ تَوَلَّوْا حَالًا** اگر همین هایی که پیغمبر دارد برای آنها حرص میزند آنها پشت کردند (به پیامبر **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ** این مهم است، برگشتند) از تو روی برگرداندند) بگو خدا، فقط خدا، خدا کفایت می‌کند. این حسی است که وقتی که پشت کردند به انسان، به دعوت یک پیغمبر به این نازی، به این لطیفی، دارد پایمال میشود اینجا این است که **"حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ** خیلی زیباست این آیه.

این جاهایی که اضطراب پیش میاید، شما نگاه کنید حتی در داستان حضرت مریم دارد **فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي** از زیر پای او در حقیقت دارد این صدا در میاید، از تحت اقدامش داره این صدا در میاید **فَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا * وَهَرِيَّ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا**، این نیست که حالا این داستان (فقط) مال حضرت مریم است، مضطر تکان بده درخت خشک را خرما میریزد، مضطر این کار را می‌کند **وَهَرِيَّ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ**

یک حضرت مریمی با آن آبرو، با آن صحنه و این حالت اضطرابی، ایشان پناهنده میشوند **وَهَرِيَّ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا**، تا اینکه حضرت عیسی متولد میشود و مدافع مادر است!
ببینید چه اتفاقاتی افتاده است؟! از وحی الهی بهره مند شده است، درخت خشکیده ای را تکان داده و خرما تاز از

این ریخته است، یک کودکی دارد دفاع از حریم مادر میکند، چی میخواهید دیگر از این حالت اضطراب؟
هروله کردن_ دیدید که آدمهای با شخصیت هروله نمیکند، آدمهای با شخصیت خیلی قرچ قرچ و ترق ترق و اینها حرکت می‌کنند! _ شما هم در مطاف هروله دارید، هم به خصوص در سعی. در سعی یک بخشی هست که با لامبهای سبز رنگ آن بخش هروله مشخص شده است، باید ندارد ولی حالا جزء مستحبات است که شما هروله کنان بروید. هروله یعنی من دیگر خیلی داغونم، هروله یعنی هی میروم این طرف، از صفا به مروه، از مروه به صفا، میروم و اون موقع است که این اضطراب باعث شده که آب زیر پای مضطر اصلی در بیاید. شما باید سعی بکنید با اضطراب، ولی به سعی شما آب نمیدهند. این خیلی

حرف مهمی است، شما هم باید بدوی ولی آب جای دیگه ای در می آید! گرچه وصالش نه به کوشش دهند، هر قدر ای دل که توانی بکوش.

حضرت هاجر هی بیاید ... یک کسی نیست اینجا به داد من برسد؟ آن موقع دیگر ایشان پشیمان شد از (صدای دیگری زدن) نا امید شد از اینکه کسی به داد او بخواهد برسد، آنجا جایی است که به اضطرار (رسیده است) که دیگر هیچ کسی نیست تو این بادیه به من کمک کند؟ کسی به داد من نمیرسد؟ این اضطرارها در حقیقت باعث این میشود که آنها می جوشد. اگر در جریان ابی عبدالله و اضطراری که بر آن شیرخوار هم اتفاق افتاده است... . مصیبه ما اعظمها و اعظم رضیه فی الاسلام و فی جمیع السماوات و الارض با ظرفیتی که کربلا و جریان حضرت علی اصغر علیهم السلام یعنی امام حسین دارند، این آبی است که بر همه عالم نوشاندند. که آنجا به امام حسین گفتند حسین جان دست بکش دیگر. آسمان تحمل نمی کند. پس اگر نگاه بکنید این نکته ای که **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** این توی اون سعی روحی باید اتفاق بیفتد برای شخص، اگر سعی را نگاه بکنید پس دو بُعد توی سعی خیلی مهم است، یکی بروز صبر و عبودیت شخص است، داره هی صبر و توکل آنجا هزینه می کند، از آن طرف هم جلوه گاه کرم الهی است.

یک نکته ای که در مطلب سعی و جوشش اون چشمه مهم است، این است که حضرت هاجر وقتی دید که چشمه ای زیر پای اسماعیل جوشید شروع کرد دورش را سنگ چین کردن، دورش را چید. برای اینکه آب هدر نرود به یک نوعی، در روایات ما دارد که اگر این کار را حضرت هاجر نمی کرد زمزم به جای چشمه رود می شد. این برای این است که فیض از این طرف عمیم است، یعنی عمومی است. ما فیض را قید میزنیم. آنجا فیض خدا گسترده است. فیض خدا اینطور نیست که دورش را سنگ چین بکن که هدر نرود!

یک پولی خدا مثلا به شما می دهد، دارد پول می دهد، حالا شما هی دورش را سنگچین نکن که این پولها را ذخیره کنم که حالا هدر نرود. نه پده برود. وقتی که بدهی برود تبدیل میشود به رود. حضرت هاجر این کار را کرد این تبدیل شد به چشمه. حالا چشمه ای که آبی هم می آید، آب تر و تازه ای هم از آن می آید. این کسانی که آب های زمزم را گرفته اند دیده اند که آبش تاریخ تولید دارد اما تاریخ انقضا ندارد. آبی است که ظاهرا از آبهای بهشتی است **مَاءٌ غَيْرٌ آبٍ** بی تاریخ مصرف است. و حتی قطراتی و جرعه هایی در آن بشکه ها میریزند اونها هم به نوعی تبدیل به زمزم می کند و این آبها هم بدون تاریخ مصرف میشوند.

یک نکته ای که در آیه صفا و مروه هست... این کوهها، اینها اسمشان الله بختکی اسم نشده است. که این صفا بشود و آن مروه که به معنای؟؟ و شما باید از صفا شروع کنید به سمت جوانمردی. یعنی از صفای روحی و درونی و کار درونی بروید هروله کنان به سمت جوانمردی.

بعد این طور نیست که کار روحی را کردید و حالا به سمت کار اجتماعی بروید، نه! باید هی بروید و برگردید. و هی باید هروله بین صفا و مروه بکنید و این هفت عدد کثرت است. یعنی تا آخر عمرتان شما باید این کار را بکنید. تا آخر عمر شما باید بین صفا و مروه حرکت کنید.

این عدد هفت در خود قرآن بسیار عدد عجیبی است. داستان حضرت یوسف را می بینید که اتفاقات مختلف را با عدد سبع نشان میدهد. خود هفت آیه بودن آیات سوره حمد که وقتی به آن اشاره می شود، کلا عدد هفت عددی است که باید یک زمانی درباره یک سری اعداد صحبت کنیم. اما این مهم است که کلا عدد هفت عدد کثرت است. شما مدام باید از صفا به سمت مروه از مروه به سمت صفا، از کار روحی به سمت کار اجتماعی، از کار اجتماعی به سمت کار روحی.

این که در آیه دارد که **إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ** کسی که حج بکند یا عمره انجام دهد، **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا** این گناهی نیست که بیاید طوف بکند آنجا و طواف بکند. حالا می گویند یک همچین چیزی بوده است. حالا چرا می گوید گناهی نیست؟ ظاهرا دو تا بت گذاشته بوده اند آنجا به لحاظ تاریخیش چنین چیزی است و فکر می کردند که اگر دور آن دو بت بگردند این ممکن است گناه باشد

عید معنیش در قران جاهایی است که یک اتفاق جمعی می افتد به ریاست امام. برای همین است که (ائمه) میگویند این عیدها را که ما می بینیم ناراحت می شویم. حالا ممکن است با یک اهمالی ما بگویم عید مبعث. ولی حواسمان باید باشد که تکثیر عید یا مثلا ما یک دسته روی درست کنیم برای عید مبعث. عید مبعث ما خیلی هم خوشحالیم. یکی از بزرگترین روزهاست. اما یکی از بزرگترین روزها را که نباید بکنیم عید. این نکته مهمی است.

حالا اینها ممکن است از عاد یعود و فلان و اینها گرفته شده باشد اما در روایت ما مشخص است. اینگونه نیست. حالا من می گویم منسک سازی، کار معصوم است و کار عالم است. عالمی که عالم اعلام است. که چیزهای دین را بداند و کار ولی الهی است ، مناسک درست کردن و نوآوری کردن در مناسک. باید بدانید اینکه شما سر هر چیزی بلند شوید. مهمانی ده کیلومتری عید مبعث نمی توان درست کرد؟ می شود دیگر. اما این شعارسازی و این شاعر سازی یک قواعدی دارد و باید با قواعد خودش سازگار باشد.

عید با ایام الله فرق دارد. و ذکرهم بایام الله این یک چیز دیگر است غیر از برگزاری اجتماعات دینی است به عبارتی

این نکته آخر را هم برای این جلسه بگویم.

خود مساله باز دوباره صاحب خانگی را. این آیه معروفی که در سوره مبارکه بقره هست آیه ۱۸۹. عرض کردیم که حج اصلا معنیش یعنی دعوا. هم محتوای خود حج اینطور بوده که در آن هم عید خون دارد و هم مبارزه و جمرات و رمی جمرات و ، هم به لحاظ تاریخی.

وقتی که حج بحثش در سوره مبارکه بقره شروع می شود و از آنجا بحث حج را می دارند داغش میکنند. در سوره مکی ما بحث حج نداریم. همینطوری میرفتند حج و تنها حکمی است که خیلی با جزئیات گفته میشود. یعنی شما در نماز این مقدار جزئیات این منسک را نمی گویند. ولی در حج میگویند، در روزه نمی گویند اما در حج با جزئیات میگویند. یعنی از میقات تا احرام تا طواف و تا سعی و تا مشعر و عرفات و ... همه اینها را در حقیقت میگویند.

بنبید قاعده این بوده است که شما با حج باید دعوا راه بیاندازی

عملا حج زمینه ای است برای دعوا راه انداختن. وقتی که در مدینه اینها بودند و دستور به حج بود و باید میرفتند حج، یعنی باید میرفتند دعوا. فکر کنید از یک محله ای اینها اخراج شدند آمدند، حالا باید دوباره به آن محله بروند. اصلا حج یعنی دعوا. چرا؟ چون که حج معنیش یعنی قصد خدا کردن. قصد خدا کردن یعنی همه چیز باید بیاید زیر پر خدا. این یعنی دعوا کردن با غیر خدا ، دعوای با طاغوت. اصلا حاجی یعنی کسی که قصد میکند. ضمن اینکه به این آیه توجه کنید که حج واجب نیست، حج واجب است. **حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ. وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ.**

حج حاصل مصدر است. یعنی باید تمام آنچه که در حج متوقع است آن به دست آمده باشد. مثل این که من کسی را بچاهم را _ میفرستم میوه بخرد، منظورم این است که میوه بیاید خانه. نه اینکه ببرد بریزد دور یا اینکه کیسه پاره شود و بگوید خب شما گفتم برو میوه بخر منم رفتم میوه خریدم . نه منظور من این است که میوه را برسان خانه ؛ نه اینکه بخر فقط. من درست است دستور دادم به میوه خریدن؛ کارت هم دادم؛ همه چیز هم گفتم، گفتم از این میوه فروشی نه آن یکی، انقدر کیلو نه آنقدر کیلو. اما باید این را بردارد برساند اینجا. حاصل مصدر مهم است.

تمام بار حج را حاجی باید بردارد بیاورد. **حِجُّ الْبَيْتِ. وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.**

حالا در این آیه که عرض شد **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ فَلْهِمْ مَوَقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ** این مواقیتی است برای مردم. اصلا اینها برای چه از اهله می پرسیدند. از هلال چرا باید سوال کنند؟ هلال حج دارد نمایان میشود اینها میگویند هلال یعنی چی؟ خدا میگوید هلال یعنی حج. **لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ مِنْهَا وَلَيْسَ الْهَرُّ بَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْهَرَّ مِنَ الْأَقْفَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا**

این وسط یکهو می رود روی بحث بیت که از در پشتی نروید داخل بیت از در **وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** از در اصلی بروید در بیت. تقوا داشته باشید و از در اصلی بروید در یک خانه ای. وقتی که معلوم شد این خانه امام است ، معلوم شد در اصلی آن امیرالمومنین است. در اصلی رسیدن به خانه، در اصلیش امامت است. برای همین است که ذیل این آیه دارد که **نَزَّلَتْ فِي**

امیرالمومنین. شما می‌خواهید خودتان را به این خانه برسانید از طریق امامت باید برسانید، از طریق ولایت باید برسانید. اینجا خانه امام است. خانه امام را از در اصلیش برو.

از جای دیگری بروی ولو اینکه به نظرت ممکن است برسد که من در غیر تبعیت از امام و ولی به یک نقطه رسیده‌ام، آن نقاط نقاط خوبی نیست که شما به آنها رسیده‌ای!
اولی که میدانید هم آدم زاهدی بوده و هم نسبتاً کمی عالم بوده است، ولی این طاغوت است. چرا؟ بخاطر اینکه خودش را پیش انداخته است جلوی امیرالمومنین. اینطور نمیشود این **وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** نیست.
پس ما بحث سعی را کردیم، چند تذکر هم راجع به احرام و مطاف و اینها را هم دادیم.